بـراز

لـغـــة:

بالفتح: اسم للفضاء الواسع، وكنّوا بـه عـن قضاء الحاجة، كما كنّوا به عن الخلاء؛ لأنّهم كـانوا يتبرّزون في الأمكنة الخالية من النّاس.

وبالكسر: مصدر من المبارزة في الحرب[1].

اصطلاحاً:

ورد في عبارات الفقهاء بالمعاني التالية:

١ ـ التـــخلّي، ومـــن ذلك مـــا ورد: «إنّ النبيّ صلّى الله عليه [وآله] وسلّم كان إذا أراد البراز انطلق حتّى لا يراه أحد»[2].

راجع: تخلّي.

٢ ـ الغائط نفسه، ومنه تمثيلهم لبعض أمراض الموت: «... أو براز أسود يغلي على الأرض»[3].

راجع: وصيّة، مرض الموت.

٣ ـ الخروج إلى الصحراء، ومنه المروي عن الصادق عليه السلام في صلاة الكسوف: «مـا أُحبّ إلّا أن تُصلّى في البراز ليطيل المصلّي الصلاة على قدر طول الكسوف، والسنّة أن تصلّى في المسجد، إذا صلّوا في جماعة»[1]، والمروي عن أبيه الباقر عليه السلام: «السنّة على أهل الأمصار أن يبرزوا من أمصارهم في العـيدين إلّا أهل مكّة، فإنّهم يصلّون في المسجد الحرام»[2].

راجـع تـفصيل ذلك وغـيره في العـناوين: «إصحار»، و«صلاة العيد»، و«صلاة الكسوف»، و«صلاة الاستسقاء»، ونحوها.

٤ ـ طلب المبارزة في الحرب، ولهـا أحكـام خاصّة تأتي في العنوانين: «حرب» و«مبارزة»[3].

(١) انظر النهاية (لابن الأثير): «برز».

(٢) سنن أبي داود ١: ١٧، كتاب الطهارة، باب التـخلّي، الحديث ٢، وانظر التذكرة ١: ١٢٢.

(٣) انظر: جامع المقاصد ١١: ١٠٣، والجواهر ٢٨: ٤٦٧.

(١) دعـائم الإسـلام ١: ٢٠٢، ذكـر صـلاة الكسـوف، وانظر الجواهر ١١: ٤٥٧.

(٢) الوسائل ٧: ٤٤٩، الباب ١٧ من أبواب صلاة العيد، الحديث ٣.

(٣) انظر: المبسوط ٢: ١٩، والتذكرة ٩: ٧٩، والجواهـر ٢١: ٨٥، وغيرها.

برج العقرب

لـغـــة:

أحد بروج السماء الاثني عشر. وأصل البرج: الحصن والبيت يبنى عـلى سـور المـدينة، والبـناء العالي الذاهب في السماء.

والعقرب الحيوان المعروف[4].

(٤) انظر المعجم الوسيط: «برج».

Muhammed Ali el-Ensari, el-Mevsuatü'l-fikhiyyetü'l-müyessere: el-Mülhakü'l-usuli, c.VI, Kum: Mecmaü'l-Fikri'l-İslami 1429. İSAM DN. 242620

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

03 Mart 2013

Bursa
021413

des 17.Jahrhunderts, Graz 1956; Adolf P. Youschkevitch, *Les mathématiques arabes: VIII^e- XV^e siècles*, tr. M. Cazenave and K. Jaouiche, Paris 1976.

/ احمد جبار /

دایره (نوعی ساز) ← دف

دایرةالبروج، مسیر حرکت ظاهریِ مستدیر خورشید بین ستارگان در گذر از بروج دوازده‌گانه، طی یک سال از دید ناظر زمینی (نیز ← برج*؛ زایچه*؛ طالع*). براساس شواهد متعدد، پیشینهٔ شناخت مفهوم دایرةالبروج و تقسیم آن به بروج دوازده‌گانه به نجوم بابلی و شاید تمدنهای کهن‌تر بین‌النهرین همچون اَکِدیها در ۲۰۰۰ پیش از میلاد بازگردد (← آلن[1]، ص ۱، به نقل از سایس[2]؛ نیز ← برج*). پژوهشها نشان می‌دهد یونانیها برجهای دوازده‌گانه را از بابلیها اقتباس و در مواردی تغییراتی در آن اعمال کردند (← واردن[3]، ص ۲۱۶ـ۲۱۸).

به نوشتهٔ واردن (ص ۲۲۰)، وجود جدولهای قدر خورشیدگرفتگی در نجوم بابلی که بر مبنای عرض دایرةالبروجی ماه تنظیم می‌شدند، تلویحاً حاکی از آگاهی بابلیها از حرکت خورشید بر دایرةالبروج است.

نقاط تقاطع دایرةالبروج با استوای سماوی را به ترتیب اعتدال بهاری و اعتدال پاییزی (اعتدالین) و نقاطی را که دایرةالبروج به فاصلهٔ بیشینهٔ شمالی و جنوبی نسبت به استوای سماوی می‌رسد، به‌ترتیب انقلاب تابستانی و انقلاب زمستانی (انقلابین) می‌نامند (برای آگاهی از حرکت آهستهٔ نقاط اعتدالین در خلاف توالی بروج ← تقدیم اعتدالین*).

به نظر می‌رسد هزیود[4] (شاعر یونانی قرن هشتم پیش از میلاد) با مفهوم اعتدالین و انقلابین آشنا بوده، هرچند در تعبیری نادرست آغاز فصل بهار را شصت روز پس از انقلاب زمستانی دانسته‌است (← هیث[5]، ص xii؛ اونز[6]، ص ۴، ۵۶).

منجمان یونانی در آغاز از چگونگی حرکت ظاهری خورشید بر دایرةالبروج تصور دقیقی نداشتند، چنان‌که آرای ائودوکسوس[7]، ریاضی‌دان و منجم قرن چهارم پیش از میلاد، با دو فرض نادرست همراه بود. نخست آنکه تغییرات آنومالی[8] (ناهنجاری) خورشید در حرکت طولی آن نادیده گرفته می‌شد. دوم آنکه حرکت خورشید نه دقیقاً بر دایرةالبروج بلکه همراه با تغییرات عرض دایرةالبروجی آن (شامل تغییر مکان خورشید به بالا یا پایین دایرةالبروج) در نظر گرفته می‌شد (واردن، ص ۲۲۵). البته بعدها در نجوم یونانی بر مبنای شواهد رصدی مشخص شد حرکت ظاهری خورشید بر دایرةالبروج منطبق است (← بطلمیوس[9]، ص ۴۶، ۶۳)؛ به‌نوشتهٔ پلینیوس / پلینی اکبر[10]، طبیعی‌دان رومی، نخستین‌بار آناکسیماندروس[11] (فیلسوف یونانی قرن ششم پیش از میلاد) در سالهای ۵۴۸ تا ۵۴۵ پیش از میلاد، در زمان برگزاری المپیک پنجاه و هشتم به تمایل منطقةالبروج پی برد (برای مفهوم تمایل منطقةالبروج یا تمایل دایرةالبروج ← ادامهٔ مقاله). سپس کلئوستراتوس[12] برجهای آن را شناساند که با حمل آغاز می‌شود (← ج ۱، کتاب ۲، ص ۱۸۹).

بطلمیوس در *مجسطی* هیچ‌جا از واژهٔ یونانی ἐκλειπτικός (به‌معنای مفهومی مرتبط با گرفتهای ماه و خورشید) برای نامیدن دایرةالبروج استفاده نکرده‌است (بطلمیوس، تعلیقات تومر[13]، ص ۲۰). امروزه این واژهٔ یونانی در زبانهای اروپایی برای نامیدن دایرةالبروج به‌کار می‌رود (در انگلیسی: ecliptic و در فرانسه: écliptique). به نظر می‌رسد مفهوم دایرةالبروج تحت‌تأثیر ترجمهٔ آثار یونانی، به‌ویژه *مجسطی* بطلمیوس، به نجوم علمی دورهٔ اسلامی راه یافته باشد (← ادامهٔ مقاله). از موضوعات جالب‌توجهی که بر این امر دلالت می‌کند، کاوش در ریشه‌شناسی واژهٔ دایرةالبروج در *مجسطی* بطلمیوس و معادل ترجمه‌شدهٔ آن از یونانی به عربی در دورهٔ اسلامی است. بطلمیوس (همانجا) عبارت «دایرهٔ گذرنده از میان منطقةالبروج» یا صورت کامل‌تر «دایرهٔ متمایل گذرنده از میان منطقةالبروج» را به‌کار برده‌است. فَرغانی، منجم قرن سوم، در *جوامع علم‌النجوم* (ص ۱۶) عبارت «دایرهٔ وسط فلک‌البروج» را در تبیین دایرةالبروج به‌کار برده که ترجمهٔ تحت‌اللفظی عبارت نخست بطلمیوس است.

به نوشتهٔ نالینو[14] (ص ۱۳۸)، عرب عصر جاهلی مفهوم بروج و بالطبع دایرةالبروج را نمی‌شناختند. آنها به علم اَنواء یعنی اوقات برآمدن و فرو شدن ستاره‌ها توجه نشان می‌دادند که در جهت‌یابی و زمان‌سنجی کاربرد داشت (برای تفسیر واژهٔ برج در قرآن ← برج*). از قرن سوم هجری بحث دربارهٔ بروج دوازده‌گانه در کتابهای انواء دورهٔ اسلامی دیده می‌شود؛ چنان‌که ابن‌قتیبه (ص ۱۲۰ـ۱۲۲) آنها را با منازل قمر و قواعد احکام نجومی پیش از اسلام تطبیق داده‌است. هرچند در این آثار نیز همچنان از دایرةالبروج که مبیّن مفهومی صرفاً هندسی

1. Allen 2. Sayce 3. Waerden 4. Hesiod 5. Heath 6. Evans 7. Eudoxus
8. anomaly 9. Ptolemy 10. Plinius/ Pliny [the Elder] 11. Anaximandros 12. Cleostratus
13. Toomer 14. Carlo Alfonso Nallino

İSAM DN. 268563

İÜ

madde: Burç 13 SUBAT 1991

A. Br. : c. I , s. 116-117

B. L. : c. IV , s. 2009-2010

F. A. : c. – , s. –

M. L. : c. II , s. 646

T. A. : c. VII , s. 4234-424

٤١٥ ف آل فهيد ، عبدالرحمن بن عبدالله

علم البروج والنجوم/ تـأليف عبدالرحمـن بـن عبدالله آل فهيد.- ط١.- الرياض : ع. ع. آل فهيد، ١٤١٥هـ، ١٩٩٤م (مطابع امية).

٦٦ ص : رسوم ؛ ١٨ سم

ردمك 9960-27-460-8

١. البروج الفلكيـة ٢. النجـوم ٣. الفلـك .

أ.العنوان

İncelendi
B.Ç.

Burç

Razi, Tefsir, XXXI, 114-

İncelendi
B.Ç.

Burûc,

Alusi, Ruhu'l-Meani, XIX, 40

DİA Kdp 297-211 ACH-R

XXX, 85

Bayzavi, Envar, 4/640

İncelendi
2.11.87
B.Ç.

Burç

Makdisi, el-Bed 2/15-16

...ARALIK 1993

Burglon

ROPARZ, Nandy, 1959
Stephen and CEAC, S. 104, (AMSTERDAM)

BURJ, derived from the Latin word burgus (comp. the English burgh and borough, the German Burg) meaning tower. At the time of the ʿAbbāsid* caliphs (IXth cent.) the word denoted in particular the towers used as pigeon houses for the mail service, mostly erected on strategically important points.
The plural form *burūj* is the Koranic term for the signs of the Zodiac.

ENCYCLOPAEDIA IRANICA, Vol.VI, 1993 COSTA MESA,CALIFORNIA, pp. 147-150

Burg.(ILT)

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

17 MAYIS 1994

1342 Š./1963, pp. 22-26. Mo'assasa-ye moṭāla'āt wa pažūhešhā-ye sīāsī, *Ẓohūr wa soqūṭ-e salṭanat-e Pahlavī*, 2 vols., Tehran, 1370 Š./1991. M. Moḥīṭ Ṭabāṭabā'ī, "Az maḏmūm tā maḥmūd," in E. Rā'īn, *Ḥoqūqbegīrān-e Engelīs dar Īrān*, Tehran, 1346 Š./1967a, pp. 458-61. Idem, "Dar mīān-e ḥaqq wa bāṭel," in E. Rā'īn, *Ḥoqūqbegīrān-e Engelīs dar Īrān*, Tehran, 1346 Š./1967b, pp. 449-54. M. Mojtahedī, *Īrān wa Engelīs*, Tehran, 1326 Š./1947. B. Mo'menī, *Eṣlāḥāt-e arzī wa jang-e ṭabaqātī dar Īrān*, Tehran, 1359 Š./1980. M. Moṣaddeq, *Taqrīrāt-e Moṣaddeq dar zendān*, ed. Ī. Afšār, Tehran, 1359 Š./1980. Idem, *Ḵāṭerāt wa ta'allomāt-e Moṣaddeq*, ed. Ī. Afšār, Tehran, 1365 Š./1986. Ḡ.-R. Moṣawwer Raḥmānī, *Kohna sarbāz*, Tehran, 1364 Š./1985. S. Moscovici, "The Conspiracy Mentality," in C. Graumann and S. Moscovici, eds., *Changing Conceptions of Conspiracy*, New York, 1977, pp. 151-70. M. Moṭahharī, *Dah goftār*, Tehran, 1356 Š./1977.

H. Nāṭeq, "Yārān-e mottaḥed dar kūdetā wa enqelāb," *Zamān-e now* 8, 1364 Š./1985, pp. 11-22. B. Nīkbīn, ed., *Goḏašta čerāḡ-e rāh-e āyanda ast*, Tehran, 1362 Š./1983. A. Pahlavi, *Faces in the Mirror*, Englewood Cliffs, N.J., 1980. M. R. Pahlavi, *Mission for My Country*, London, 1961. Idem, *Answer to History*, New York, 1980. A. Parsons, *The Pride and the Fall. Iran, 1974-1979*, London, 1984. R. Pašūtan, *Īrān dar ātaš*, 2 vols., Vienna, 1984. Ī. Pezeškzād, *Dā'ī Jān Nāpel'on*, Tehran, 1350 Š./1971. "Qāčāq-e aslaḥa wa farīb-kārī-e amperīālīsthā," *Payām-e fedā'ī*, Ordībehešt 1365/May 1986, pp. 22-24, 46. A. Qāsemī, *Olīgāršī yā ḵānadānhā-ye ḥokūmatgar-e Īrān*, Tehran, 1353-58 Š./1974-79. Z. Qorbānī, *'Elal-e 'adam-e pīšraft-e Eslām wa enḥeṭāṭ-e moslemīn*, Tehran, 1361 Š./1982. H. L. Rabino, *Mašrūṭa-ye Gīlān az yāddāšthā-ye Rabīno be enżemām-e waqāye'-e Mašhad dar 1330/1912*, ed. M. Rowšan, Rašt, 1353 Š./1974. M. Raf'at, *Taḵtī mard-e hamīša jāvīd*, Tehran, 1366 Š./1987. E. Rā'īn, *Ḥoqūqbegīrān-e Engelīs dar Īrān*, Tehran, 1346 Š./1967. Idem, *Farāmūš-ḵāna wa ferāmāsonerī dar Īrān*, 3 vols., Tehran, 1348 Š./1969. Idem, *Anjomanhā-ye serrī dar enqelāb-e mašrūṭīyat*, Tehran, 2535=1355 Š./1976. M.-Ḥ. Rāzī, *Aṯār al-ḥojja*, 2 vols., Qom, 1332 Š./1953. A.-J. Reporter, "Ḵāṭerāt," in Mo'assasa-ye moṭāla'āt wa pažūhešhā-ye sīāsī, *Ẓohūr wa soqūṭ-e salṭanat-e Pahlavī*, II, Tehran, 1370 Š./1991, pp. 146-59. K. Roosevelt, *Countercoup. The Struggle for the Control of Iran*, New York, 1979. 'A. Ša'bānī, *Boḥrān*, Tehran, 2535=1355 Š./1976. Š. Šafā, *Tawżīḥ al-masā'el. Pāsoḵhā-ī be porseshā-ye hazār-sāla*, Paris, 1362 Š./1983. Idem, *Jenāyat wa mokāfāt*, 4 vols., Paris, 1364 Š./1985. E. Ṣafā'ī, *Rahbarān-e mašrūṭa*, 2 vols., Tehran, 1344-46 Š./1965-67. Idem, *Asnād-e mašrūṭa*, Tehran, 1352 Š./1973. R. Ṣafawī, *Ḵāṭerāt-e Raḥīmzāda Ṣafawī*, ed. B. Dehqān, Tehran, 1362 Š./1983. J. Šahrī, *Tārīḵ-e ejtemā'ī-e Tehrān dar qarn-e sīzdahom*, 6 vols., Tehran, 1367-68 Š./1988-89. A. Sa'īdīān, *Zendagī-nāma-ye 101 tan az qahramānān-e enqelāb-e ḵalq-e Īrān*, Tehran, 1358 Š./1979. 'A.-A. Šamīm, *Īrān dar dawra-ye salṭanat-e Qājār*, Tehran, 1342 Š./1963. 'A. Šarī'atī, *Bāzšenāsī-e howīyat-e īrānī-e eslāmī*, Tehran, 1361 Š/1982. Ḵ.-M. Sāsānī, *Dast-e panhān-e sīāsat-e Engelīs dar Īrān*, Tehran, 1331 Š./1952. Idem, *Sīāsatgarān-e dawra-ye Qājār*, 2 vols., Tehran, 1352 Š./1973. J. Šayḵ-al-Eslāmī, "Qażīya-ye tamdīd-e emtīāz-e naft-e janūb," *Āyanda* 14/1, 1367 Š./1988, pp. 13-25. Idem, *Sīmā-ye Aḥmad Šāh-e Qājār* I, Tehran, 1368 Š./1989. H. Schmidt, "Anti-Western and Anti-Jewish Tradition in German Historical Thought," in *Leo Beck Institute, Year Book* IV, New York, 1959, pp. 37-60. M. Sepehr, *Īrān dar jang-e bozorg, 1914-1918*, Tehran, 1336 Š./1957. W. M. Shuster, *The Strangling of Persia*, New York, 1912. "Sīāsathā-ye now-e este'mārī," *Dānešjū* 24/1, 1354 Š./1976, pp. 34-57. E. Ṭabarī, *Kaž-rāha*, Tehran, 1366 Š./1987. S.-Ḥ. Taqīzāda, *Zendagī-e ṭūfānī. Ḵāṭerāt-e Sayyed Ḥasan Taqīzāda*, ed. Ī. Afšār, Tehran, 1368 Š./1989. Ḥ. Tavānāyān-e Fard, *Tawṭe'ahā-ye eqteṣādī-e amperīālīzm dar Īrān*, Tehran, 1364 Š./1985, pp. 444-93. M. Ṭolū'ī, *Tars az Engelīs*, Tehran, 1370 Š./1991. M. Torkamān, *Asrār-e qatl-e Razmārā*, Tehran, 1370 Š./1991. D. Wilber, *Adventures in the Middle East*, Princeton, N.J., 1986. C. Woodhouse, *Something Ventured*, London, 1982. M. Ḥ. Zāvoš, *Rābeṭa-ye ferāmāsonerī bā ṣahyūnīzm wa amperīālīzm*, Tehran, 1361 Š./1982. A. Zischka, *La guerre secrète pour le pétrole*, Paris, 1934.

(AHMAD ASHRAF)

CONSTANTIUS II. See ŠĀPŪR II.

CONSTELLATIONS. Although several of the constellations visible in the northern hemisphere were recognized and named by the Sumerians already in the 3rd millenium B.C.E., there is no evidence that this feature of Mesopotamian astronomy was shared by the ancient Iranians. Nowhere in the Gathas of Zoroaster or the Old Persian inscriptions of the Achaemenids are even individual stars mentioned. The first and only two constellations to be named in Old Iranian sources are Ursa Major and the Pleiades, in the Younger Avesta. Their names, *haptōiringa* (Pers. Haft-owrang), literally "having seven marks," and *paoiryaēinyas* (NPers. Parvīn), derivative of *paoirya-* meaning "first," are clearly indigenous and not, as was the case with several later Iranian astronomical appellations, taken over from Babylonian (in which Ursa Major is called MAR.GÍD.DA = *ereqqu* "wagon" and the Pleiades MUL.MUL "stars" par excellence). The date of this first attestation of Iranian constellation names is uncertain (see AVESTA) but can presumably be placed in a prehistoric period of the eastern Iranian world.

The next possible mentions of constellations are of two kinds, both dating from late Middle Persian times but only actually attested in works or manuscripts from

dhism in the atoll, faiths which were fairly rapidly eclipsed by the introduction of Islam in the late 6th/12th century, probably some years after the conversion of the Maldivian Sultan Muḥammad al-ʿĀdil in 548/1153.

Minicoy's political link with the Maldives became increasingly tenuous from the 8th-9th/14th-15th centuries onwards when certain of the northern Maldivian atolls (including, most certainly, Minicoy, the most isolated area from Māle and closest to India of the various Maldivian atolls) came under the influence of the Malabar principality of Kaṇṇaṇūr [*q.v.*]. The process of Minicoy's detachment from the Maldives was completed by *ca.* 973/1565, at which time (according to the Maldivian *Taʾrīḵh*, corroborated by Pyrard and Zayn al-Dīn) the atoll had passed under the rule of the Āĺī Rāḏjā (or "Āzhi-Rāḏjā", Malayalam: "Sea King") of Kaṇṇaṇūr. For the next three-and-a-half centuries, Minicoy remained attached to the Arakkal rulers of Kaṇṇaṇūr. By the mid-19th century, however, Arakkal rule had become increasingly a legal fiction, with the British authorities sequestrating the atoll in 1861 for a period of five years, and again in 1875, on this occasion permanently. In 1908, together with the more southerly islands of the Laccadives group, Minicoy was formally ceded by the Bībī of Kaṇṇaṇūr to the British Indian Empire. British rule was maintained until Indian independence in 1947. Most recently, in 1956, the atoll was incorporated within the Indian Union Territory of Lakshadweep (Lakshadvīp).

The indigenous inhabitants of Minicoy (excluding only members of the expatriate mainland, predominantly Malayali, administration) are, like the inhabitants of the Maldive Islands, uniformly Sunnī Muslims of the Shāfiʿī *madhhab*. Religious observances and customs—including widespread belief in spirits and black and white magic, as well as the institution of *namād-ge* or prayer houses for women—are similar to those in the Maldives. Literacy is high (practically universal), and most islanders are conversant with Arabic script, as well as with their own Maldivian language (Divēhi, known on Minicoy as "Māhl") and Tāna script. As in traditional Maldivian society, the people of Minicoy are divided into four caste-like groups, or classes, viz. *Malikhan* (the highest group, predominantly landowners); *Mālimi* (the second highest group, expert sailors and navigators, cf. Ar. *muʿallim*); *Takkru* (the third group, less specialised fishermen); and finally *Rāveri* (the lowest group, specialising in tending coconut plantations). In isolated Minicoy, caste-like differentiations have persisted longer than in the Maldives; thus in Minicoy, the first two classes may intermarry, as may the last two, the child of such a marriage belonging to the class of whichever parent is higher. Similarly, the first two classes may eat together, as may the last two. Doubtless similar restrictions once existed in the Maldives, but these have long since disappeared.

The economy of the island rests on fishing and agriculture (predominantly coconut farming), whilst a substantial supplementary income is remitted to the island by sailors working for the Indian merchant navy; the men of Minicoy have long enjoyed a well-founded reputation for their seafaring expertise, and the widespread and long-standing practice of leaving the island to find such work has frequently led to the suggestion that Minicoy, bereft of many of its sons at work on the high seas, whilst the women traditionally till the land, might be identified with Marco Polo's "Female Island".

The people of Minicoy live in one large settlement spanning the centre of the island at its broadest point. This village, with its *Djāmiʿ Masdjid* (Ml. *Hukuri Miskit*) and a number of lesser mosques and *namād-ge*, is divided into nine wards (Ml. *atiri*), each under its own headman (Ml. *mūppan*), the whole island being traditionally administered by an *amīn*. Maliku Village is remarkable for its cleanliness and order, each *atiri* having its own mosque, bathing tank and cemetery. To the north of the village lies the Central and North *Paṇḍāram* lands (formerly the property of the Arakkal Rādjās, but now common land) as well as a former leper colony. To the south and west lies the "Big South Paṇḍāram" as well as, near the westernmost point of the island, Minicoy lighthouse (constructed in 1882-4), a major navigation point for shipping using the Eight Degree and Nine Degree Channels.

Bibliography: Zayn al-Dīn, *Tohfut almijahideen*, London 1883; O. Bartholomeusz, *Minicoy and its people*, London 1885; F. Pyrard, *The voyage of François Pyrard de Laval to the East Indies, the Maldives, the Moluccas and Brazil*, London, Hakluyt Society, 1888; R.H. Ellis, *A short account of the Laccadive Islands and Minicoy*, Madras 1924; P. Sathikumaran Nair, and K.N.P. Namboodiri, *Arabikkatalile Paviṙadvīpukal* ("Coral islands of the Arabian Sea"), Kottayam 1972; N.S. Manadiar, *Gazetteer of India: Lakshadweep*, Coimbatore 1977; A.D.W. Forbes, *The annexation of Maliku Island*, in *Sources towards a history of the Laccadive Islands = South Asia*, NS, ii/1-2 (1979), 141-2; C. Maloney, *People of the Maldive Islands*, Madras 1980. See also the *Bibls.* to LACCADIVES and MALDIVES. (A.D.W. FORBES)

MINISTER, MINISTRY [see WAZĪR].

AL-**MINḴARĪ** [see NAṢR B. MUZĀḤIM].

MINṬAḲAT AL-BURŪDJ, also *minṭaḳat falak al-burūdj*, are all used in Arabic to designate both the zodiac and the ecliptic. Strictly speaking, the zodiac is a "belt", or "zone", of the sky extending up to 6° (more correctly, 7°) north and south of the ecliptic due to the inclination of the orbits of the planets from the latter, while the ecliptic is a great circle in the sky running through the middle of the zodiacal belt and representing the path of the sun (*ṭarīḳ/ṭarīḳat al-shams*) in her apparent annual revolution. The knowledge of both the zodiac and the ecliptic was received by the Arabic-Islamic culture, through translations of scientific writings, from classical antiquity.

The ambiguity in the term—it being used for the zodiacal belt as well as for the ecliptic circle—existed already in antiquity; for greater exactness, therefore, the ecliptic specifically was sometimes called "the circle running through the middle of the zodiac" (cf. *RE*, art. *Zodiakos*, ii; iii; v, 1), a formula which is also reflected in some Arabic texts (see, e.g., the Arabic translation of Ptolemy's *Planisphaerium*, ms. Istanbul, Aya Sofya 2671, fols. 81b, 82a, 83b, etc.: *al-dāʾira allatī tamurru bi-wasaṭ al-burūdj*; cf. also al-Khʷārazmī, *Mafātīḥ*, 221, 6-7: *minṭaḳat al-burūdj hiya niṭāḳ al-burūdj wa-wasaṭ al-burūdj alladhī fīhi masīr al-shams*).

Other terms for the ecliptic, in Arabic astronomical writings, are also *falak al-burūdj* and *dāʾirat falak al-burūdj*. While in antiquity the zodiacal belt was indiscriminately called a "circle" (κύκλος), in the Islamic period *minṭaḳa* (lit. "belt") was also used for a [great] circle, such as the ecliptic and also the equator (cf. al-Bīrūnī, *Ḳānūn*, i, 54, 14). This use of *minṭaḳa* in the sense of "[great] circle" seems to derive from antiquity, perhaps through Syriac mediation (cf. Severus Sebokht, *ca.* 660 A.D.: *ḥudhrē awkeṯh zonas*, using the Greek word ζώνη, *Le Traité sur les Constellations*, ed. F. Nau, *ROC*, xxvii [1929-30],

Ansiklopediye girmez kaydı aldı.
Yeniden yazılırken incelenmeli.
10.11.1950
B. Topaloğlu

BURÇ: (Çoğulu burûc, ebrâc, ebrice) Göze çarpacak derecede belirgin yüksek köşk, kale, kare yahut daire şeklinde kale duvarına bitişik veya ayrı kule.

Bir astronomi terimi olarak, burçlar kuşağında güneşin menzilleri olarak düşünülen oniki şekilden her biri. Şehir surları ve kalelerin en yüksek yerleri gibi hemen görülmesi dolayısıyla yıldızlar, büyükleri veya bazı yıldızların toplanmasından meydana gelen şekiller burc ismini almışlar. Az veya çok tahkim edilmiş bahçe ortasındaki bina, fener kulesi, güvercinlerin barındığı kule ve taşköprü kemerlerine de burc denilmektedir.

Kur'ân-ı Kerîm'de dört yerde burûc şeklinde çoğul olarak geçen bu kelime, sadece bir yerde (en-Nisa 4/78) tahkim edilmiş kale (el-burûcu'l-müşeyyede) mânasına gelmektedir. Diğer yerlerde (el-Hıcr 15/16, el-Furkan 25/61, el-Burûc 85/1) astronomik anlamda kullanılmakla birlikte İslâm âlimleri tarafından değişik şekillerde anlaşılmıştır. Yaygın olan görüş, yılın çeşitli mevsimlerinde güneşin dünyaya nisbetle bulunduğu seyir menzilleri olan oniki burc olduğudur. Diğer görüşlere göre burçlar, ayın seyir menzilleri veya küçük yıldızlardır.

Bibliyografya: Taberi, Câmiu'l-beyan, Bulak 1329, XXX, 81, İhvanu's-Safâ, Resâil, Beyrut 1376/1957, I, 115-116; Râgıb el-Isfahânî, el-Müfredât, nşr. M.Şeyyid Keylânî, Kahire 1381/1961, s.41; Fahruddin er-Râzî, et-Tefsîru'l-kebir, Beyrut ts. (Daru ihyai't-turasi'l-arabi bas) XXXI, 113; İbn Kesîr, Tefsîru'l-Kur'ani'l-Azîm, nşr.M.İ. el-Benna, M.A.Aşûr, A.Ganîm, Kahire 1390/1971, VIII, 384; Mahmud el-Âlûsî, Ruhu'l-meânî, Beyrut ts. (Daru'l-ihyai't-turasi'l-arabi bas.) XXX, 85-86; Hamdi Yazır, Hak Dini Kur'an Dili, İstanbul 1938, V, 3608-3609, VII, 5688-5689; Muhammed Ferid Vecdi, Dâiretü'l-Maârifi'l-karni'l-Işrîn, Beyrut 1971, s. 98; G.S. Colin, «Burdj» EI, I, 1315.

MUSTAFA ÖZ

A 61

= 21095 =

Burç

العمارة الحربية ـ البرج

٦٧٥ـ وبيرتون، بيج. البرج في العمارة الاسلامية الحربية. ترجمة: ابراهيم خورشيد وغيره. بيروت: دار الكتاب اللبناني، ١٩٨١م، ٨٢ص، ٢٤سم (كتب دائرة المعارف الاسلامية، ٦).

5.43

MADRE YAYINLARI'NIN
SONRA BASILAN
KİTAPLARI
1991
5.43

عبدالجبار الرفاعي، موسوعة مصادر النظام الاسلامي، ج.الرابع، "الفن الاسلامي"، قم١٤١٧، İSAM KTP 070924

Burq

MAD... SONLA... 3 OCAK 2011


picasaweb.google.com/26 July 2009

حمکا

مشروط بر اینکه این آموزه به معنای میهن‌پرستی نباشد (نوئر، ص ۲۶۴).

پس از استقلال اندونزی در ۱۳۲۴ش/ ۱۹۴۵، حمکا به‌سبب آرای خود تحت فشار قرار گرفت و حتی مدتی از رهبری شاخهٔ مدان سازمان محمدیه کنار گذاشته شد. او در ۱۳۲۹ش/ ۱۹۵۰ به جاکارتا رفت و امام جماعت مسجد الازهر شد. حمکا در اوایل دههٔ ۱۳۳۰ش/ ۱۹۵۰ به عضویت حزب ماشومی* درآمد و در سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۸ش/ ۱۹۵۴ـ ۱۹۵۹ نمایندهٔ مجلس اندونزی بود (استین‌برینک، ص ۱۳۷ـ۱۳۸).

پس از انحلال ماشومی در ۱۳۳۹ش/ ۱۹۶۰، وی نیز تحت فشار قرار گرفت. در ۱۳۴۳ش/ ۱۹۶۴، به اتهام طراحی ترور سوکارنو، رئیس‌جمهوری وقت، دستگیر و حدود دو سال زندانی شد. او در این دوران طرح کلی خود را برای نگارش تفسیر سی جلدی قرآن، با عنوان *تفسیرالازهر*، ترسیم کرد (همان، ص ۱۳۸ـ۱۳۹).

از ۱۳۴۵ش/۱۹۶۶، مجدداً امام جماعت مسجد الازهر شد. وی همچنین در دانشگاههای اندونزی تدریس می‌کرد و مجلهٔ *پانجی مشارکت*[1] را نیز منتشر می‌ساخت (همان، ص ۱۴۰).

در ۱۳۵۴ش/۱۹۷۵ به پیشنهاد سوهارتو، رئیس‌جمهوری وقت، مجلس علمای اندونزی[2] تأسیس شد که ظاهراً هدف از آن، ایجاد وحدت و انسجام در بین مسلمانان و مطرح کردن مسائل اسلامی در دولت بود. حمکا، که در این زمان با سازمان محمدیه همکاری داشت، پس از مشورت با سازمان، ریاست این مجلس را بر عهده گرفت (← همان، ص ۱۴۲).

حمکا در ۱۳۵۵ش/۱۹۷۶، با مطرح شدن موضوع تی‌مور شرقی و الحاق آن به اندونزی در مجامع بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، در مقاله‌ای ابراز داشت که تی‌مور شرقی بخشی از خاک اندونزی است و نباید اجازه داد که کمونیستها آن را پایگاهی برای تهاجم به دین و ارزشهای مسلمانان اندونزی تبدیل کنند (وود کرافت ـ لی[3]، ص ۱۰۵).

مجلس علما، تحت‌تأثیر آرای حمکا، کوشید برای مبلّغان مسیحی محدودیت ایجاد نماید و در ۱۳۶۰ش/ ۱۹۸۱ فتوا دادکه مسلمانان نباید در مراسم مسیحیان شرکت کنند، که این امر اعتراضاتی در پی داشت. پس از بالا گرفتن اختلافات حمکا و وزیر امور دینی، حمکا در ۲۹ اردیبهشت ۱۹/۱۳۶۰ مه ۱۹۸۱ استعفا کرد. وی حدود دو ماه بعد، یعنی در ۲ مرداد ۱۳۶۰ /۲۴ ژوئیهٔ ۱۹۸۱، درگذشت (استین‌برینک، ص ۱۴۲).

حمکا درصدد ایجاد تحول در آموزش اسلامی در اندونزی، به‌ویژه در زمینهٔ تفسیر قرآن و قوانین اسلامی، بود. در تفسیر قرآن می‌کوشید بین تفسیر مأثور و تفسیر به رأی توازن برقرار نماید و در زمینهٔ قوانین اسلامی نیز درصدد تقویت اجتهاد بود. آرا و تفاسیر وی از قرآن و مباحثی همچون قضا و قدر و جبر و اختیار، با آثار اندیشمند مصری محمد عبده*، شباهت بسیاری دارد (یوسف، ص ۴۱، ۵۹؛ صالح، ص ۱۵۶). تفسیر وی پس از چاپ با استقبال بسیاری رو به رو شد و به زبانهای مالزیایی و تایی نیز ترجمه گردید (فدراشپیل، ص ۲۲۹).

منابع:

Howard M. **Federspiel**, *Islam and ideology in the emerging Indonesian state: the Persatuan Islam (Persis), 1923* to 1957, Leiden 2001; Deliar **Noer**, *The modernist Muslim movement in Indonesia: 1900-1942*, Oxford 1978; Peter G. **Riddell**, *Islam and the Malay-Indonesian world: transmission and responses*, Honolulu 2001; Fauzan **Saleh**, *Modern trends in Islamic theological discourse in 20th century Indonesia: a critical survey*, Leiden 2001; Karl **Steenbrink**, "Hamka(1908-1981)and the integration of the Islamic ummah of Indonesia", *Studia Islamika: Indonesian journal for Islamic studies*, vol.1, no. 3 (1994); Carlien Patricia **Woodcroft-Lee**, "From Morocco to Merauke: some observations on the shifting pattern of relationships between Indonesian Muslims and the world Islamic community, as revealed in the writings of Muslim intellectuals in Indonesia", in *Islam in Asia*, vol.2, ed. Raphael Israeli and Anthony H. Johns, Jerusalem: Magnes Press, 1984; Milhan **Yusuf**, "Hamka's method in interpreting legal verses of the Qur'an", in *Approaches to the Qur'an in contemporary Indonesia*, ed. Abdullah Saeed, Oxford: Oxford University Press, 2005.

/ عباس یزدانی /

حَمَل، در فارسی برّه، از صورتهای فلکی منطقةالبروج و نخستین برج از بروج دوازده‌گانه. در نجوم دورهٔ اسلامی آن را

1. *Panji masjarakat* 2. Majlis Ulama Indonesia 3. Woodcroft-Lee

İSAM 129737

KARİZMİ, "MEFATİHU'L-'ULÛM", s. 130-134 (BEYRUT)
BURSLAR
ARALIK 1953
VAKIF YAYMLARI DAİRESİ
SONRA GELEN DOKUMAN

الكوكب ليوم وليلة اذا ألقى من مسير الشمس ليوم وليلة أوألقى مسيرها من مسيره وسمى أيضاً حصة المسير : الكوكب الصميم والتصميم والمصمم أن يكون بين الشمس وبينه ست عشرة دقيقة فما دونها : الاحتراق ان يكون الكوكب مقارنا للشمس وبينهما أكثر من دقائق : التصميم تحت الشعاع هو أن يكون مع الشمس قبل الاحتراق أو بعده : الكبيسة فى تاريخ اليونانيين معناها ان سنتهم ثلاثمائة وخمسة وستون يوما وربع يوم بالتقريب فاذا مضت أربع سنين انجبرت الأرباع فصارت يوماً واحداً وصارت أيام السنة ثلاثمائة وستة وستين يوما وتسمى تلك السنة الكبيسة واللفظة سريانية معربة والنسىء الذى نهى عنه فى القرآن كان شبيها بهذا : الكَرْدَجة كلمة فارسية معناها القطعة يسمى بها بعض الجداول كردجات تشبيها بقطاع الأرضين : الجيب مقداره قد ذكرناه فى باب الهندسة * ومقدار فلك الشمس الذى يذكر فى باب الكسوف هو مقدار جرمها برأى العين على القياس المصطلح عليه ومقدار فلك القمر كذلك فأما مقدار فلك الجوزهر فهو الموضع الذى يقطعه القمر من صنوبرة ظل الأرض:

﴿ الفصل الثالث فى مبادئ الأحكام ﴾

بيت الكوكب برج ينسب اليه ولكل واحد من النيرين بيت واحد ولكل واحد من الخمسة المتحيرة بيتان . فالأسد بيت الشمس والسرطان بيت القمر * الجدى والدلو بيتا زحل * الحوت والقوس بيتا المشترى * الحمل والعقرب بيتا المريخ * الثور والميزان بيتا الزهرة * السنبلة والجوزاء بيتا عطارد : شرف الكوكب درجه فى برج ينسب اليه ولكل واحد من

ENCYCLOPAEDIA IRANICA, c. 4, s. 372-374, 1990, New York

Burç

9 TEMMUZ 1991

common." On the upper end of the social spectrum, his followers included the future emperor Awrangzēb (r. 1068-1118/1658-1707), who as viceroy of the Deccan (1062-67/1652-57) visited the saint while launching his campaign to seize the throne of the Mughal empire. Knowing that the saint opposed any association with political figures, the viceroy approached Borhān-al-Dīn's hospice under cover of darkness and amidst a great throng of people. But the saint refused to acknowledge his powerful supplicant, and on a second such occasion advised him that if the viceroy took a liking to his hospice, he, the shaikh, would be obliged to quit the place. Eventually, the viceroy did manage to obtain an interview with the saint, in the course of which he complained that his older brother and heir apparent for the throne, Dārā Šokōh (d. 1069/1659), neglected Islamic Law, whereas he, Awrangzēb, was scrupulously religious. But the shaikh demurred when the viceroy requested that the Sufi pray for divine assistance in furthering his cause.

Borhān-al-Dīn also had difficulties with his own devotees, some of the more ecstatic of whom took to calling their master God (*ḵodā*). Unsuccessful in curbing such blasphemous tendencies, the saint sent the devotees in question to the magistrate (*qāżī*) for correction, but the latter also failed in this respect and ordered them to be executed.

A short commentary entitled *Šarḥ-e āmant be'llāh* is attributed to Borhān-al-Dīn, and in 1053/1643-44 a disciple, Mīr 'Alī 'Askarī 'Āqel Khan Rāzī, collected the discourses of the shaikh under the title *Ṯamarāt al-ḥayāt*. Manuscript copies of both works are preserved in the India Office Library (London) and the Asiatic Society of Bengal (Calcutta).

Bibliography: Ivanov, *Catalogue*, nos. 1276-78. Moḥammad-Hāšem Ḵ'āfī Khan, *Montaḵab al-lobāb*, Calcutta, 1874, pp. 553-55. Saiyid Athar Abbas Rizvi, *A History of Sufism in India* (I, New Delhi, 1983. Storey, I/1, p. 584.

(RICHARD M. EATON)

BÖRI, or Böritigin (Turkish *böri* "wolf" plus *tigin* "prince"; cf. G. Clauson, *Etymological Dictionary of Pre-Thirteenth Century Turkish*, Oxford, 1972, pp. 356, 483).

1. The name of a Turkish commander in Ḡazna (the name is written in Arabic sources Bīrī, Bīritekīn, in the Persian ones Pīrī, Pīritegīn). After the death in battle at Gardīz in 364/974-75 or shortly after of Bilgetigin (q.v.), the Turkish garrison who had been left in Ḡazna by Alptigin (q.v.) chose Böri as their commander. However, he soon proved drunken and incompetent, and the indigenous population of Ḡazna invited back their former ruler, displaced by Alptigin, Abū 'Alī Lavīk or Anūk. Lavīk was defeated in the Lōgar valley en route from Kabul to Ḡazna by Sebüktigin (q.v.), another of the *ḡolām* commanders in Ḡazna, and in 366/977 Böri was declared deposed, and Sebüktigin succeeded as leader in Ḡazna, where he was to found the Ghaznavid dynasty (q.v.).

2. Böritigin is also the original, Turkish totemistic name (*onḡun*; see O. Pritsak, "Die Karachaniden," *Der Islam* 31, 1953-54, pp. 45-46) of the ruler of the western branch of the Qarakhanid dynasty of Transoxania and eastern Turkestan, Tamḡač Khan Ebrāhīm b. Naṣr (ca. 444-60/ca. 1052-68), and in this early form of his name appears in the pages of Bayhaqī, (index, s.v. Pūrtegīn) as the opponent in the upper Oxus principalities of the Ghaznavid sultan Mas'ūd b. Maḥmūd in the later 420s/1030s. See also QARAKHANIDS.

Bibliography: Primary sources: Jūzjānī, *Ṭabaqāt* I, p. 227; tr. Raverty, I, pp. 73-74. Ebn Bābā Qāšānī, *Ketāb ra's māl al-nadīm*, tr. in Bosworth, *The Later Ghaznavids*, pp. 134-44, cf. pp. 145-46. Moḥammad b. 'Alī Šabānkāra'ī, *Majma' al-ansāb*, MS Yeni Cami 909, fol. 165b; ed. M. H. Moḥaddeṯ, Tehran, 1363 Š./1984, pp. 30, 32-34. Secondary sources: M. Nāẓim, *The Life and Times of Sulṭān Maḥmūd of Ghazna*, Cambridge, 1931, p. 27. C. E. Bosworth, *The Ghaznavids*, pp. 38-39. Idem, "Notes on the Pre-Ghaznavid History of Eastern Afghanistan," *Islamic Quarterly* 9, 1965, p. 17.

(C. EDMUND BOSWORTH)

BORJ (plur. Pers. *borjhā*, *borūj*; Ar. *borūj*, *abrāj*, *abreja*), Arabic and Persian word derived from an Aramaic adaptation of Latin *burgus* (borrowed from Germanic) "castle" (Fraenkel, p. 235). Markwart assumed the occurrence of the word in the Pahlavi phrase *šahrestān ī Kōmis ī *panj-burg* "the capital of Kūmish [sic], the five-towered" (*Provincial Capitals*, pp. 12, 56; reference owing to D. N. MacKenzie), but both the reading and the interpretation of the epithet are doubtful. H. S. Nyberg (*Manual* II, p. 150) reads it as *panj-bōr* "having five grey horses." The word has not been found elsewhere in Pahlavi. In both Persian and Arabic the term *borj* has two principal meanings: 1. a tower, castle, or fortress (*ḵūšk*, *qaṣr*, *kāḵ*); a dovecote (Ar. *borj al-ḥammām*; Pers. *borj-e kabūtar*; Beazley, pp. 105-09; Sauvaget, no. 157; for a general description, see Dehḵodā, s.v. *borj*); 2. a sign of the zodiac (Pers. *borj-e āsemānī*, Ar. *borj al-samā'*) and by extension a solar mansion, a month.

Bibliography: E. Beazley, "The Pigeon Towers of Isfahan," *Iran* 4, 1966, pp. 105-09. S. Fraenkel, *Die aramäischen Fremdwörter im Arabischen*, Leiden, 1886. J. Sauvaget, *La poste aux chevaux dans l'empire des mamlouks*, Paris, 1941.

i. *In architecture.*

ii. *As a sign of the zodiac.*

i. IN ARCHITECTURE

Primarily *borj* denotes a free-standing or buttress tower in military architecture. Although a great deal is known about such structures in the Near East (Sourdel-Thomine et al., pp. 1315-24; Creswell, 1959, I, pp. 89-125), the information available on early Islamic military architecture in Iran is much less comprehensive (for a recent survey, see CASTLES). Occasionally free-standing

COĞRAFÎ ARAŞTIRMALAR
II, 5-5-19, 1958 (İST.)

Burs müd.si için
incelendi.
2.11.51
BURS

Kâtip Çelebi — İbrahim Müteferrika ve Sema Hareketleri

Ord. Prof. BESİM DARKOT

Ölümünün üçyüzüncü yıldönümü, bizleri, Kâtip Çelebi'nin hâtırasını daha etraflı bir şekilde anmıya sevkediyor. İlmî faaliyeti XVII. asrın ortalarına rastlayan bilginin çalışmaları; tarihçiyi, felsefeciyi, ilimler tarihçisini olduğu kadar, belki daha da fazlası ile coğrafyacıyı pek yakından ilgilendirir; zira Kâtip Çelebi'nin meydana getirmiş olduğu muhalled coğrafya eseri asırlar boyunca Türk münevverlerine dünyayı ve kendi memleketlerini tanıtmıya rehber olduğu gibi, bugün de **Cihannuma'**sının yapraklarını çevirenler, onun yaşadığı devrin fikriyatı hakkında canlı bir tablo ile karşılaşmaktadırlar. Bununla beraber, bu tabloyu kendisinden sonra gelen nesillere sunmak bakımından, İbrahim Müteferrika'nın büyük rolünü hatırdan çıkartmamak icap eder. Gerçekten, Cihannuma'nın zamanımızda bile tükenmez bir istifade kaynağı olarak elde bulunmasını, aslî nüshası kat'iyetle bilinmiyen, aceleci müstensikler elinde, mevcut nüshaları içine birçok yanlışlar giren, bazı yaprakları kaybolan bu eseri, kıymetli zeyiller ile zenginleştirerek, yaşadığı devrin an'anevî ihmalciliği ile tam tezat teşkil edecek ince bir ihtimam göstererek cidden nefis bir şekilde tab'eden Müteferrika'ya borçluyuz. Öyle ki, şimdi bir taraftan Kâtip Çelebi'nin ölümünün (1657) üçyüzüncü yıldönümünü ta'ziz ederken, bir taraftan da Cihannuma'nın İbrahim Müteferrika tarafından tab'edilişinin (1732) ikiyüz yirmibeşinci yıldönümünü kutlulamak pek yerinde bir hareket olacaktır.

Kâtip Çelebi'nin hayatı ve eserleri, son senelerde memleketimizde müteaddit tetkiklere mevzu olmuş, coğrafyacıları en fazla ilgilendiren iki eserinden Cihannuma, değerli bilginimiz Profesör Hâmit Sadi Selen ta-

مـعـلـمـة المـغـرب ، (Encyclopédie du Maroc) ، مج . I ،ص. 76-77 .
١٩٨٩/١٤١٠ الرباط ، DİA Ktp. .50034/1.

-Bure
16 TEMMUZ 1997
MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA İADEN DÜŞÜNMAN

على أراض تابعة للرستميين واقتطاعها إلى حد أن بعض المصادر تذهب إلى أن الأدارسة اقتطعوا الجزء الشمالي للمغرب الأوسط إلى أن لامسوا الدولة الأغلبية. وسواء صح هذا الخبر أم لم يصح، فإن ما هو أكيد أن المناطق التي كان ينتشر بها المذهب الإباضي بالمغرب لم تكن مناطق قارة تخضع خضوعا رسميا وقارا للدولة المغربية.

ابن سلام الإباضي، *كتاب ابن سلام الإباضي*، تحقيق شفارتز وسالم بن يعقوب، بيروت، 1985 ؛ أبو زكريا يحيى ابن أبي بكر، *كتاب سير الأئمة وأخبارهم*، تحقيق إسماعيل العربي، بيروت، 1982 ؛ أ. الدرجيني، *طبقات الدرجيني*، تحقيق إبراهيم طلاي، قسنطينة 1974، جزآن ؛ أ. الشماخي، *سير الشماخي*، ط. حجرية، القاهرة، 1883 ؛ م. إسماعيل، *الخوارج في بلاد المغرب*، الدار البيضاء، 1976.

T. Lewicki, *Etudes Nord - Africaines*, Varsovie, 1955.

سالم يفوت

الأبّـار، أسرة أندلسية عريقة أنجبت علماء وأدباء في مختلف العصور، وانتقل أفراد منها إلى العدوة المغربية في أوقات مختلفة، فاستقر بعضهم بفاس، وآخرون بتطوان أو بغيرها من المدن. منهم :

الأبّـار، أحمد بن محمد بن موسى الأندلسي الفاسي، المدعو حمدون اللّبار ولد بفاس عام 1001 / 1592 ، واشتغل في شبابه بالتجارة على عادة أهل بيته الموسرين، ثم شغف بالعلم فتتلمذ لكبراء شيوخ الحاضرة الإدريسية كالحافظ أحمد بن يوسف الفاسي، ومحمد الجنان، وعبد الواحد ابن عاشر.

كان أحمد الأبار مشاركاً في مختلف العلوم اللغوية والشرعية والعقلية، واشتغل دهراً طويلاً بالتدريس في فاس والزاوية الدلائية، وانتصب للإفتاء، والإمامة بجامع الأندلس، وألف عدة كتب ما زالت محفوظة مخطوطة، منها : *التقاط الدر الجليل* من منثور مختصر خليل، *وكشف الرواق* عن صرف الجامعة إلى الأوراق. وفتاوى مجموعة.

توفي بفاس في 13 جمادى الأولى عام 1071 / 14 يناير 1661.

م. الفاسي، *الإعلام بمن غبر*، مخطوط ؛ م. القادري، *التقاط الدرر* ؛ *نشر*، ج. 2 ؛ أ. العياشي، *فهرس*، مخطوط ؛ م. الكتاني، *سلوة*، 3 : 330.

Brock, S.II : 961 ; L. Provençal, *Les Historiens*, 263, n° 1.

محمد حجي

الأبّـار، محمد بن الحسن الفاسي. من أسرة عالمة بمدينة فاس درس على عدد من علماء المدينة منهم قريبه أبو العباس حمدون الأبار، ومحمد ميارة، وعبد القادر الفاسي وابنه محمد. برع في ميداني علم الفرائض والحساب. من تآليفه : *شرح فرائض الشيخ خليل*. واحترف خطة العدالة وتلقي الشهادة. توفي عام 1113/ 1701 . 1702. ودفن بباب سيدي بوجيدة بمدينة فاس.

م. القادري، *نشر الثاني*، 3 : 133-135 ؛ م. الكتاني، *سلوة الأنفاس*، 3 : 96.

ابن **الأبّـار، محمد بن محمد**، فقيه مفت أديب، ينتمي إلى أسرة تطوانية أصلها أندلسي. ولد بتطوان في شهر ربيع الأول 1274 / نوفمبر 1857، وبعد أن أخذ العلم عن مشايخ مسقط رأسه توجه إلى القرويين بفاس. وعند عودته إلى تطوان اشتغل بالتدريس والفتوى، وتعاطي خطة العدالة مع الإمامة والخطبة بجامع القصبة ثم بالزاوية الريسونية.

وقد عمل بديوانة تطوان ومليلة والدار البيضاء والرباط وطنجة، كما زاول خطة الحسبة بتطوان. ومن تلامذته العديدين العالم الفقيه أحمد الرهوني الذي كان قاضي القضاة بشمال المغرب في عهد الحماية عدة سنوات.

توفي بتطوان يوم 6 ذي القعدة 1338 / 22 يوليوز 1920. ودفن بالزاوية الحراقية.

أ. الرهوني، *عمدة الراوين*، 3 : 6 ؛ م. داود، *تاريخ تطوان*، 8 : 356 ؛ ابن عزوز حكيم، *عائلات تطوان*.

Delegacion de Asuntos Indigenas, *Familias ilustres de Tetuan*, 1921 ; M. Ibn Azzuz Hakim, *Apellidos tetuanies de origen español*, 1949.

محمد ابن عزوز حكيم

أبَخْـزِرْ، أبراهام بن موشي، الحبر المولود بتافيلالت عام 1866. ذهب عام 1871، مع أسرته إلى بيت المقدس. وأقام حوالي 1892 بالإسكندرية، حيث عين كاتبا موثقا للجماعة. وأدار بتلك المدينة مدرسة ربِّية ونشر كتابا حول التعليم العبري *حاعبْري*، وعين عام 1908 حبرا أعظم بمدينة الإسكندرية، وعاد عام 1929 إلى بيت المقدس، حيث عين رئيس الجماعة المغربية "للمَعَارَبِين".

أبَخْـزِرْ، موشي، كان حبراً بتافيلالت في القرن 18. 19 (في بغريس) وتوجد أحكامه القضائية في الصفرية ليعقوب (بنايم، مالكاربّانان).

أ. لاريدو، *أسماء يهود المغرب*، ص. 207.

شمعون ليفي

أبراج القلعة، ثغر وموقع استراتيجي هام، يقع بساحل قبيلة بني بوفرح، قريبا من جزيرة بادس. ويتناول الحديث هنا أمرين : القلعة كدَسْكَرة، والأبراج كحصن حضين.

فالقلعة : قرية قديمة ـ جديدة، اتخذها المواطنون ـ على مرّ الزمن ـ مربضاً للعسس، وميناءً يُؤوي سفن الصيد وقواربه، مع الصيادين والملاحين الذين يوفرون لأولادهم موردا للرزق والغذاء، ولبلادهم مصدرا طيبا للدخل.

تقع القلعة (القديمة) على الناحية اليسرى لمصبّ نهر بني بوفرح. وفي أيام الحماية البائدة. عملت يد الترميم والإصلاح والتشييد، فنشأت قلعة أخرى حديثة على الجهة اليمنى للنهر قُبيل المصبّ. وهكذا ازدادت رحاب القلعة اتساعا، وتعددت مرافقها الاجتماعية، وازدهرت حركتها

21 AĞUSTOS 1998

Table 1: The signs of the zodiac

Degrees	English	Sanskrit
0	Aries	meṣa
30	Taurus	vṛṣan
60	Gemini	mithuna
90	Cancer	karkaṭa
120	Leo	siṃha
150	Virgo	kanyā
180	Libra	tulā
210	Scorpio	vṛścika
240	Sagittarius	dhanus or dhanvin
270	Capricorn	makara or mṛga
300	Aquarius	kumbha
330	Pisces	mīna

of these names is the *Yavanajātaka* (ca. AD 269), a Sanskrit version of a Greek book on horoscopic astrology.

Three iconographic modifications in the process of transmission are worth mentioning. (1) While Gemini are the twin boys in Western iconography, *mithuna* in Sanskrit is a couple consisting of a male and a female, and this was interpreted as "husband and wife" in Chinese texts on Buddhist astrology. (2) The Sanskrit word *makara* stands for a kind of sea monster, and *mṛga* for a "forest animal" such as a deer. Thus Capricorn was divided into two separate animals. (3) The word *dhanvin* (one who has a bow) is a better translation of Sagittarius (archer), but the simpler *dhanus* (bow) without a human figure is more frequently used in Sanskrit texts.

In spite of the similarity of the names, the astronomical meaning of Indian zodiacal signs is different from that of the Western ones, because the precession of the equinoxes was not taken into account in India, and the first point (*meṣādi*) of the ecliptic coordinates was sidereally fixed some time in the third or fourth century AD. The difference (*ayanāṃśa*) between the vernal equinox and the *meṣādi*, which has accumulated in the present day (1994), is about 23°40′; thus the sun's entry into *meṣa* now falls on the 14th of April, and the *makarasaṃkrānti*, originally a winter solstice festival, on the 15th of January.

This seemingly conservative attitude is closely related to the Indian system of naming the lunar month. A year is divided into twelve solar months by the sun's entry (*saṃkrānti*) into a new zodiacal sign. The lunar month is named after the *saṃkrānti* which falls during that month. For example, the lunar month Caitra is defined as the month during which the sun's entry into *meṣa* occurs. The full moon of that month has to be located near the diametrically opposite point on the ecliptic, that is, at the lunar mansion *citrā*. Thus, in order to keep the relation of the month name and the constellation name, they had to stick to the sidereal (*nirayana*) system even at the sacrifice of the correspondence between the seasons and month names.

The Western system has ignored the original association between constellations and zodiacal signs, and the word Aries, for example, has two meanings, one as an actual constellation and the other as the first thirty degrees in the ecliptic longitude. The former is used in astronomy and the latter in astrology. This is not the case in the traditional Indian system.

In south India and Nepal the solar month is still used in the civil calendar. Since a solar month is the time during which the true sun stays in one zodiacal sign, the length of a month varies from 28 to 32 days.

As mentioned above, Indian zodiacal signs were transmitted to China in the eighth century by Buddhist astrology and ultimately to Japan in the ninth century. The iconography of the Indian zodiacal signs was preserved in the star *maṇḍalas* (especially in the temples belonging to the Shingon sect) which were used in the ritual of worshipping the planetary deities.

YANO MICHIO

REFERENCES

Neugebauer, Otto. *A History of Ancient Mathematical Astronomy*, 3 vols. New York: Springer, 1975.

Pingree, David. *Yavanajātaka of Sphujidhvaja*, 2 vols. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press, 1976–1978.

See also: Precession of the Equinoxes – Lunar Mansions – Astrology in India

ZODIAC IN ISLAMIC ASTRONOMY The zodiac, i.e. the band or zone around the sky through which the sun, the moon and the planets travel in their apparent revolutions, was first established by the Babylonians. They formed the constellations along this zone and instituted its division into twelve equal portions, the "signs". This knowledge was then handed on, in a northern branch of transmission, to the Greeks and through them further on into modern astronomy. In a southern branch of transmission, some of the zodiacal constellations reached the Arabs in the Arabian peninsula. In their folk astronomy they knew some of the zodiacal constellations — though not the complete system of twelve — which, in their astronomical lore, were sometimes located differently. For example the constellation *al-jawzā'* (stand-

Encyclopaedia of the History of Science, Technology, and Medicine in Non-Western Cultures Editor HELAINE SELIN ©1997 Kluwer Academic Publishers Dordrecht, The Netherlands

İSAM Ktp 92183. 1465

إضافة إلى الحموض الأمينية الجوهرية كالليزين والمتيونين.

وقد أجريت اختبارات علمية لا جدال فيها أكدت سلامة طحين هذه الخميرة وعدم تسبُّبها للأمراض وخاصة للمسرطنة منها، واستعداد الأجهزة الهضمية لتمثلها، وأن درجة تمثل حموضها الأمينية تزيد على ٩٥ ٪، في حين لاتتجاوز درجة تمثل أجود أنواع طحين السمك ٨٥ ٪

وضع أغلب علماء التغذية نصب أعينهم استعمال الخمائر مباشرة في التغذية البشرية وخاصة في البلاد التي استوطن فيها سوء التغذية بالبروتينات.

صلاح يحياوي

الموضوعات ذات الصلة:
الانسولين ـ الإنظيمات ـ التخمر ـ التغذية ـ الحموض الأمينية ـ الحموض النووية ـ الخمائر ـ زيت الغاز (الفازويل) ـ الغذاء ـ النفط ـ الهرمونات.

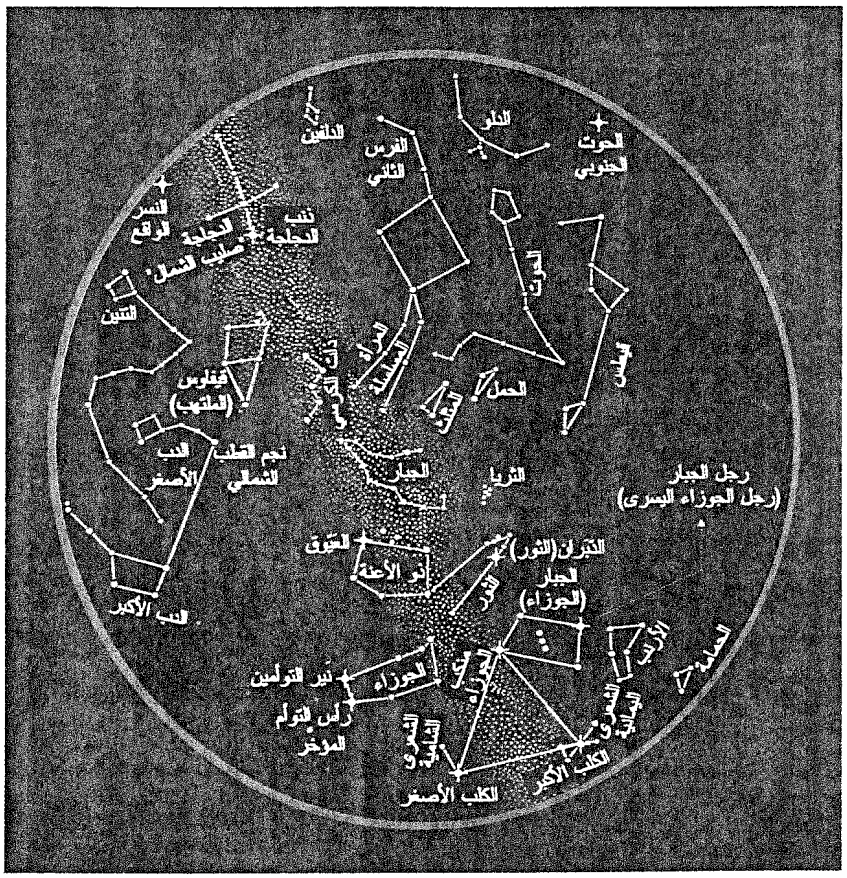
مراجع للاستزادة:
ـ صلاح يحياوي، الكيمياء العضوية المفتوحة (منشورات جامعة دمشق ١٩٦٨).
ـ أحمد مالو، مروان البحرة، هيفاء العظمة، الكيمياء الحيوية البنيوية (منشورات جامعة دمشق ١٩٨٣ـ١٩٨٤).
ـ دافيد مارتين، بيتر مايس، فيكتور رودول، نظرة عامة في مباحث الكيمياء الحيوية (هارير)، ترجمة أحمد محمد خير كرزة (منشورات وزارة التعليم العالي ١٩٨٧).

■ البروج (دائرة ـ)

دائرة البروج zodiac دائرة عظمى تحدد مسار الشمس الظاهري السنوي بين النجوم (انعكاس لمسار الأرض حول الشمس)، ويطلق اسم كوكبات البروج على الكوكبات التي تمر بها دائرة البروج.

تتألف دائرة البروج من الكوكبات (مجموعات النجوم) الموزعة على نطاق سماوي عرضه ١٦° درجة حول دائرة الحركة الظاهرية للشمس. وهذه هي الكوكبات التي تقبع الشمس في كلٍ منها مدة من الزمن في كل عام. وقد عرف القدماء ١٢ كوكبة بروجية وهي: الحمل والثور والجوزاء والسرطان والأسد والعذراء والميزان والعقرب والقوس والجدي والدلو والحوت. ولاتقع هذه الكوكبات بكاملها داخل دائرة البروج. وبالمقابل، يعثر على أجزاء من كوكبات أخرى داخل هذه الدائرة. ومع أن هذه الكوكبات البروجية كان لها أثر مهم في ثقافات العالم القديم، فإنها لم تكن مألوفة عند بعض الشعوب القديمة مثل الهنود الحمر.

ومن غير الممكن رصد الكوكبة التي تقع فيها الشمس في وقت من الأوقات، بل إن أفضل الكوكبات التي يمكن رصدها عندئذ هي تلك التي تقابل الشمس على دائرة البروج. وهكذا فعندما تقع الشمس في كوكبة الجوزاء في شهر حزيران، فإن أفضل مايمكن رصده كوكبتا العقرب والقوس. لذا فإن الكوكبات البروجية تكون في نصف الكرة الأرضية الشمالي دون الأفق في ليالي الصيف، وفوقه في ليالي الشتاء. وفي الشتاء تُرى كوكبتا الثور والجوزاء بوضوح. ويجب عدم الخلط



دائرة البروج

بين كوكبات دائرة البروج وبين بروج دائرة البروج التي تحمل الأسماء نفسها، والتي تنطوي على أهمية بالغة في صنعة التنجيم. وفي وقت مضى كانت هذه البروج والكوكبات متطابقة، لكن مبادرة الاعتدالين، (وهي حركة بطيئة لنقطتي الاعتدال الربيعي والخريفي على دائرة الحركة الظاهرية للشمس تجري بسرعة قدرها قرابة ٥٠ ثانية قوسية في العام باتجاه الغرب)، أخرجت البروج عن الكوكبات المشتركة معها بالاسم. ويترتب على ذلك أن نقطتي الاعتدال هاتين تقطعان قوساً قدرها نحو ٣٠° درجة كل ٢١٥٠ سنة، ونحو ٣٦٠° درجة كل ٢٥٨٠٠ سنة. وهكذا فإنه منذ أيام هيبارخوس Hipparchus نحو عام ١٣٥ قبل